نگرانی آمریکایی‌ها از اقدامات ترامپ زیر نقاب بحران

قدرت چگونه از فاجعه سود می‌برد؟

■ نائومی کلاین ■

پس از بحران، پیمانکاران بخش خصوصی وارد می‌شوند و بودجه کاری را می‌بلعند که اگر هم انجام شود، بد اجرا می‌شود و سپس میلیاردها دلار از بودجه‌های حکومت کاسته می‌شود. مثل آتش‌سوزی برج گرنفل در لندن یا توفان کاترینا که از خوار شمردن فقرا پرده برداشت. در دوران گزارشگری‌ام از نواحی فاجعه‌زده، گاهی این دل‌آشوبی سراغم می‌آمد که شاید فقط شاهد بحـران اینجا و اکنون نیسـتم، بلکه ذره‌ای هم از آینـده را می‌بینم؛ یک پیش‌نمایش از مقصد مسیری که در آن پیش می‌رویم، مگر آنکه فرمان را بگیریم و دور بزنیم. وقتی به حرف‌های دونالد ترامپ گوش می‌دهم که میل آشکاری به ایجاد جو آشوب و بی‌ثباتی دارد، اغلب این فکر به سرم می‌زند که این را قبلاً دیده‌ام، در همان لحظات غریبی که گویا دریچه‌ای به روی آینده جمعی‌مان باز می‌شود. یکی از آن لحظات در نیواورلئان پس از توفان کاترینا سر رسید که دیدم گله‌های پیمانکاران نظامی روی شهر سیل‌زده فرود آمدند تا راهی برای سود بردن از فاجعه بیابند، در حالی که با هزاران نفر از ساکنان شهر، شهروندانی که حکومت رهای‌شان کرده بود، مثل تبهکاران رفتار می‌شد فقط چون سعی می‌کردند جان سالم به در برند. از آنجا بود که تاکتیک‌های مشابهی در نواحی فاجعه‌زده سراسر دنیا به چشمم آمد. من از تعبیر «دکترین شـوک» برای توصیف آن تاکتیک بی‌رحمانه‌ای استفاده کرده‌ام که از سردرگمی مردم پس از یک شوک جمعی (جنگ، کودتا، حمله تروریستی، سقوط بازار یا فجایع طبیعی) برای پیش بردن اقدامات رادیکال حامی بنگاه‌ها استفاده می‌کند، یعنی کاری که اغلب «شوک‌درمانی» نامیده می‌شود. هرچند ترامپ از جهاتی در قالب معمول نمی‌گنجد اما تاکتیک‌های شوک او تابع نسخه واحدی است، همان نسخه آشنا در دیگر کشورهایی که تغییرات سریع را زیر نقاب بحران تحمیل کرده‌اند. بیش از ۴۰ سال است این استراتژی، جفت بی‌صدای تحمیل نئولیبرالیسم بوده است. تاکتیک‌های شوک تابع الگویی روشنند: منتظر یک بحران بمانید (یا حتی در برخی موارد مثل شیلی یا روسیه، یاری کنید تا بحرانی راه بیفتد)، اعلام کنید برهه نیاز به چیزی فرارسـیده که گاهی آن را «سیاست‌ورزی فوق‌العاده» می‌نامند، برخی یا همه هنجارهای دموکراتیک را معلق کنید و بعد میخ فهرسـت خواسته‌های بنگاه‌ها را در اسرع وقت بکوبید. پژوهش‌ها نشان داده تقریباً هر وضعیت آشـوب‌زده‌ای، اگر رهبران سیاسـی آن را در قابی قرار دهند که عصبیت کافی داشته باشد، می‌تواند به کار این جاده‌سازی بیاید. این بحران می‌تواند یک اتفاق بسـیار رادیکال مثل کودتای نظامی باشـد اما شـوک اقتصادی بازار یا بحران بودجه هم بس است. مثلاً در زمان تورم افسارگسیخته یا فروپاشی نظام بانکی، نخبگان حاکم معمولاً توانسته‌اند ضرورت حمله به حمایت‌های اجتماعی یا نجاتبخش مالی خصوصی با هزینه سرسام‌آور را به مردم وحشـت‌زده بقبولانند، چون ادعا می‌کننـد در غیر این صورت یک آخرالزمان اقتصادی تمام‌عیار رخ می‌دهد.هم‌اکنون در دولت دونالد ترامپ، جمهوری‌خواهان جو بحران دائمی حاکم بر دوره ریاست‌جمهوری او را قبضه کرده‌اند تا سیاست‌های نامحبوب و هوادار بنگاه‌ها را تا حد امکان پیش ببرند و می‌دانیم که با یک شوک بیرونی بزرگ‌تر، آنها بیشتر و سریع‌تر جلو خواهند رفـت. این را می‌دانیم چون اعضای ارشـد تیم ترامـپ در بطن برخی از انگشت‌نماترین مصادیق دکترین شـوک بوده‌اند که در سال‌های اخیر در خاطر مانده اسـت.«رکس تیلرسـون» وزیر خارجه ایالات متحده، عمده پیشرفت حرفه‌ای خود را مدیون بهره‌برداری از سود جنگ‌ها و بی‌ثباتی‌ها بوده است. افزایش قیمت نفتی که نتیجه حمله به عراق بود، بیش از هر غول نفتی دیگر به نفع اکسون‌موبیل تمام شد. همچنین این شرکت مستقیماً به شـرایط جنگ عراق متوسل شد تا از توصیه وزارت خارجه ایالات متحده سـرپیچی کرده و یک قرارداد اکتشـاف در کردستان عراق ببندد که این حرکت به خاطر دور زدن حکومت مرکزی عراق، می‌توانسـت جرقه یک جنگ داخلی تمام‌عیار را بزند و مطمئناً در مناقشه داخلی این کشور سهمی داشت. «تیلرسون» در مقام مدیرعامل اکسون‌موبیل به شیوه‌های دیگری هم از فاجعه بهره برده اسـت. او به عنوان مدیر ارشـد یک غول سـوخت‌های فسـیلی، عمر حرفه‌ای‌اش را در خدمت شـرکتی بود که به‌رغم تحقیقات دانشـمندان خود این شرکت درباره ماهیت بشرساخته تغییر اقلیمی، به تأمین بودجه و پخش اطلاعات نادرست و شبه‌علم درباره مسائل اقلیمی روی آورد. بنا به تحقیقات لس‌آنجلس‌تایمز، در مواجهه با بحرانی که این شرکت جار می‌زد وقوعش محل تردید است، اکسون‌موبیل (هم پیش و هم پس از ادغام شـرکت‌های اکسـون و موبیل) با تمام توان کوشـید راه‌هایی برای سودآوری از آن بحران و محافظت خود در برابرش بیابد؛ از جمله: تحقیقات اکتشافی برای حفر چاه در قطب شمال (که به لطف تغییر اقلیمی در حال ذوب شدن بود)، طراحی دوباره یک خط لوله گاز طبیعی در دریای شمال برای انطباق با بالا آمدن سـطح دریا و توفان‌های شدید و انجام همین کار برای یک دکل حفاری در آب‌های ساحلی نوااسکوشیا.در یک مراسم عمومی در ۲۰۱۲، تیلرسون تصدیق کرد تغییر اقلیمی در حال وقوع است ولی حرف بعدی‌اش سر درون او را آشکار کرد. او گفت «گونه» انسان‌ها همیشه در حال انطباق بوده‌اند، «لذا با این هم انطباق پیدا می‌کنیم؛ تغییرات در الگوهای آب‌وهوایی که نواحی کشت‌وکار را جابه‌جا می‌کنند. با این هم انطباق خواهیم یافت»او راسـت می‌گوید. انسان‌ها وقتی زمین‌شان دیگر غذا تولید نکند، انطباق می‌یابند. راه انطباق‌شان، نقل مکان است. آنها خانه‌های‌شان را رها می‌کنند و دنبـال جایی برای زندگی می‌گردند که بتوانند شـکم خود و خانواده‌های‌شـان را پر کنند ولی همانطور که تیلرسون خوب می‌داند، در زمان‌هایی به سر نمی‌بریم که کشورها در کمال مسرت مرزهای‌شان را برای مردم گرسنه و بیچاره باز کنند. در واقع می‌دانیم او برای رئیس‌جمهوری کار می‌کند که آوارگان سوری (که در آنجا خشکسالی یکی از شتاب‌دهنده‌های تنش‌هایی بود که به جنگ داخلی منجر شـد) را اسب تروای تروریست‌ها نامیـد. همان رئیس‌جمهوری که با صدور فرمان ممنوعیت سـفر، هرچه توانسـت کرد تا مانع ورود مهاجران سـوری به ایالات متحده شود. همان رئیس‌جمهوری که درباره کودکان پناه‌جوی سوری گفته است: «می‌توانم در چشم‌های‌شـان نـگاه کنم و بگویـم: شـما نمی‌توانید بیاییـد». همان رئیس‌جمهوری که حتی پس از صدور فرمان حملات موشکی به سوریه، آن هم به گفته خودش به خاطر تأثر از عواقب هولناک حملات شیمیایی روی کودکان و «بچه‌های خوشگل» سوری، ذره‌ای موضعش را عوض نکرد (ولی آنقدر متأثر نشـده بود که به آنها و والدین‌شـان خوشـامد بگوید). همان رئیس‌جمهوری که برنامه‌هایی اعلام کرده است که رصد، نظارت، بازداشت و اخراج مهاجران را به شاخص دولت او تبدیل می‌کند. بسیاری دیگر از اعضای دولت ترامپ هم منتظر و مهیایند؛ کسانی که مهارت‌های عمیقی در سود بردن از همه این ماجراها دارند. از روز انتخابات تا پایان ماه اول ترامپ در کاخ سفید، سهام ۲ شرکت بزرگ زندان‌داری خصوصی ایالات متحده، کرسیویک -که قبلاً «بنگاه تأدیبات آمریکا» نام داشت- و جئوگروپ، ۲ برابر شد و به ترتیب ۱۴۰ درصد و ۹۸ درصد افزایش یافت و چرا نه؟ همانطور که اکسون یاد گرفت از تغییر اقلیمی سود ببرد، این شرکت‌ها هم بخشی از آن صنعت قارچ‌مانند زندان‌های خصوصی، امنیت خصوصی و نظارت خصوصی‌اند که جنگ و مهاجرت (۲ پدیده‌ای که اغلب مربوط به فشـارهای اقلیمی‌اند) را جذاب و به منزله گسـترش فرصت‌های بازار می‌بینند. در ایالات متحده، «آژانس اجرایی مهاجرت و گمرک» (آی‌سی‌ای) هر روز تا ۳۴ هزار مهاجر را بازداشت می‌کند. کسانی که گمان می‌رود به صورت غیرقانونی در کشورند و ۷۳درصد آنها در زندان‌های خصوصی نگه داشـته می‌شـوند. پس جای تعجب نیست که با انتخاب ترامپ، ارزش سهام این شرکت‌ها افزایش یابد. کمی که گذشت، این شرکت‌ها بهانه بیشتری پیدا کردند که جشن بگیرند؛ یکی از اولین کارهای دادستان کل جدید ترامپ «جف سشنز» آن بود که تصمیم دولت اوباما برای کاهش استفاده از زندان‌های انتفاعی برای عموم مردم را لغو کرد. ترامپ «پاتریک شـاناهان» را به عنوان معاون وزیر دفاع منصوب کرد؛ مدیر ارشـدی در بوئینگ که در یک برهه مسـؤول فروش سخت‌افزارهایی گران‌قیمت از جمله بالگردهای آپاچی و شینوک به ارتش آمریکا بود. او ناظر برنامه دفاع موشکی بالستیک بوئینگ نیز بود. این برنامه بخشی از عملیاتی است که اگر تنش‌های بین‌المللی در دوره ترامپ همچنان وخیم‌تر شوند، سود سهمگینی می‌برد. این صرفاً بخشی از یک روند بسیار وسیع‌تر است. لی فَنگ، مارس ۲۰۱۷ در مجله اینترنتی اینترسپت گزارش داد: «رئیس‌جمهور دونالد ترامپ که در صدد گسترش سریع بودجه ارتش و برنامه‌های امنیت میهنی است، با انتصاب پیمانکاران و لابی‌گران دفاعی به مناصب کلیدی حکومتی عملاً گره میان حکومت و صنایع را تسـلیحاتی کرده است... تاکنون حداقل ۱۵ نفر که پیوندهای مالی با پیمانکاران دفاعی دارند، منصوب یا نامزد تصدی این مناصب شده‌اند». گره حکومت و صنایع البته پدیده جدیدی نیست. افسران بازنشسته ارتش همیشه سراغ شغل‌ها و قراردادهایی می‌رفتند که در شرکت‌های اسلحه‌سازی وجود داشت. پدیده جدید، تعداد ژنرال‌های مرتبط با پیمانکاران نظامی است که ترامپ مناصب کابینه را به آنها سپرده و قدرت اختصاص بودجه دارند؛ از جمله بودجه‌های ناشی از برنامه ترامپ برای افزایش ۸۰ میلیارد دلاری مخارج ارتش، پنتاگون و وزارت امنیت میهنی ظرف فقط یک سال. یک تغییر دیگر، اندازه وزارت امنیت میهنی و صنعت نظارت است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر که دولت بوش اعلام کرد جنگ بی‌پایان علیه تروریسم را راه می‌اندازد و هرچه را بتواند حتماً برون‌سپاری می‌کند، این بخش رشد پرشتابی یافت. شرکت‌های جدید با شیشه‌های رنگی مثل قارچ‌های نحس در مناطق حومه‌شهری ویرجینیا، با فاصله‌ای اندک از واشنگتن‌دی‌سی، سر بر آوردند و شرکت‌های موجود مثل بوز آلن همیلتون هم به قلمروهای نو پا گذاشتند. دنیل گراس در یادداشتی در مجله اسلیت در سال ۲۰۰۵، حال و هوای وضعی را ثبت و ضبط کرد که بسیاری «رشد حبابی صنایع امنیتی» نامیده بودند: «امنیت میهنی شاید به همان نقطه‌ای رسـیده باشد که سرمایه‌گذاری در اینترنت در سال ۱۹۹۷ داشت. در آن زمان کافی بود یک e (الکترونیک) اول اسم شرکت‌تان بگذارید تا ارزش سـهام‌تان سـر به فلک بکشـد. الان نیز همین کار از دست واژه اسـتحکامات برمی‌آید». یعنی بسـیاری از منصوبان ترامـپ از بنگاه‌های متخصص در اموری می‌آیند که تا همین چندی قبل، برون‌سپاری این امور در مخیله هیچ‌کس نمی‌گنجید. مثلاً رئیس شورای امنیت ملی او، سپهبد بازنشسته کیت کلاگ است. کلاگ از زمان بازنشستگی چندین شغل نزد پیمانکاران امنیتی داشته است که یکی از آنها در شرکت کیوبیک‌دیفنس بوده است. به گفته این شرکت، او هدایتگر «کسب‌وکار آموزش نبرد زمینی» بود و «بر توسـعه پایه مشتریان جهانی شـرکت تمرکز» داشت. اگر فکر می‌کنید «آموزش نبرد» چیزی اسـت که پیش‌تر ارتش‌ها خودشان انجام می‌دادند، حق دارید. نکته جالب توجه درباره منصوبان ترامپ از شرکت‌های پیمانکار، انتخاب آنها از بنگاه‌هایی اسـت که بعد از ۱۱ سپتامبر تأسیس شـده‌اند: L-1 Identity Solutions (متخصـص زیست‌سنجشـی)، Chertoff Group (مایکل چرتف، مدیر امنیت میهنی جورج دبلیو بوش، بنیانگـذار آن بـود)، Palantir Technologies (یـک بنـگاه نظارت/کلان‌داده که پیتر تیل، میلیاردر مؤسس شرکت PayPal و حامی ترامپ، در زمره بنیانگذارانش بوده است) و بسیاری موارد دیگر. بنگاه‌های امنیتی برای تأمین پرسـنل خود بسیار متکی به شـاخه‌های نظامی و اطلاعاتی حکومت هستند. در دولت ترامپ، لابی‌گران و پرسنل این بنگاه‌ها در حال بازگشت به حکومتند و در آنجا لابد سعی می‌کنند فرصت‌های بیشتری برای پول درآوردن از شـکار کسـانی ایجاد کنند که ترامپ به آنها «آدم بدها» می‌گوید. این وضعیت، معجونی خطرناک می‌سازد. عده‌ای را که مستقیماً از جنگ سود می‌برند، بردارید و در بطن حکومت بگذارید. کسی می‌ماند که هوادار صلح شود؟ تصور اینکه یک جنگ می‌تواند به خاتمه قطعی برسد، خیال عتیقه جالبی اسـت کـه در دوره بوش به آن «تفکرات پیشـایازده سـپتامبری» می‌گفتند. بعد می‌رسـیم به معـاون رئیس‌جمهور «مایک پنس»که خیلی‌ها فکر می‌کنند عاقله‌مرد در اتاق آشفته ترامپ است ولی او پنس است، فرماندار سابق ایالت ایندیانا که در بحث بهره‌کشی لجوجانه از رنج بشر، نگران‌کننده‌ترین سـابقه را دارد. وقتی اعلام شد پنس به عنوان معاون ترامپ وارد کارزار انتخابات می‌شـود، به خودم گفتم این اسم برایم آشناست، آن را جایی دیده‌ام. و بعد یادم آمد. او محور یکی از شوکه‌کننده‌ترین ماجراهایی بود که گزارش داده‌ام؛ آن سرمایه‌داری فاجعه‌مدار «رایگان برای همه» که پس از توفان کاترینا و غرق شدن نیواورلئان رخ داد. کردار مایک پنس در سـودجویی از رنج بشـر چنان هولناک است که می‌ارزد قدری با تفصیل بیشتر به آن بپردازیم، چون خوب نشان‌مان می‌دهد در اوج بحران باید چه انتظاری از این دولت داشته باشیم. پیش از کندوکاو در نقش پنس، باید این نکته را به خاطر داشـت که هرچند توفان کاترینا را معمولاً یک «فاجعه طبیعی» می‌نامند اما هیچ‌جای بلایی که این توفان بر سـر شهر نیواورلئان آورد طبیعی نبود. وقتی توفان کاترینا در آگوست ۲۰۰۵ به ساحل می‌سی‌سـی‌پی رسـید، از درجه ۵ به درجه ۳ رسیده بود که البته باز هم ویرانگر بود. منتهی وقتی به نیواورلئان رسید، بخش عمده توانش از دست رفته بود و دوباره درجه شدت آن را به «توفان گرمسیری» کاهش دادند. این نکته مهم اسـت چون یک توفان گرمسـیری هرگز نباید از سـد دفاعی نیواورلئان برابر سـیلاب می‌گذشـت ولی کاترینا از این سد گذشت چون دیواره‌های ساحلی محافظ شهر تاب نیاوردند، چرا؟ اکنون می‌دانیم که به‌رغم هشدارهای مکرر، ارتش مهندسان این دیواره‌ها را رها کرد تا به وضع بدی افتادند. این مشکل، نتیجه ۲ عامل اصلی بود؛ یک عامل، بی‌توجهی جدی به زندگی مردمان فقیر سیاه‌پوست بود که با عدم تعمیر دیواره‌ها، خانه‌های‌شان در محله «لور ناینث وارد» بیش از همه آسیب‌پذیر شده بود. این هم بخشی از یک بی‌توجهی گسـترده‌تر به زیرسـاخت‌های عمومی است که نتیجه مسـتقیم چندین دهه سیاست‌های نئولیبرال اسـت، چون وقتی جنگ نظام‌مندی علیه اصل ایده قلمرو عمومی و منفعت عمومی راه می‌اندازید، طبیعی اسـت که سـتون فقرات عمومی و دولتی جامعه (جاده‌ها، پل‌ها، دیواره‌ها، سیسـتم‌های آبرسانی) به چنان وضع بدی می‌افتند که با اندک ضربه‌ای از هم می‌پاشند. وقتی مالیات‌ها را بسیار کاهش می‌دهید و در نتیجه پولی ندارید که خرج چیزی جز پلیس و ارتش کنید، همین اتفاق می‌افتد. البته فقط زیرساخت فیزیکی نبود که شهر و بویژه ساکنان فقیرش را درمانده کرد، ساکنان فقیری که از قضا مثل بسیاری شهرهای ایالات متحده عمدتاً سیاه‌پوستان هستند. سیستم‌های انسانی واکنش به فاجعه هم ناکام ماندند که دومین گسیختگی بزرگ را رقم زدند. آن بازوی دولت فدرال که وظیفه واکنـش به برهه‌های بحـران ملی از این دسـت را دارد، «آژانس مدیریت اضطراری فدرال» (اف‌ای‌ام‌ای) است و مقامات ایالتی و شهری هم نقش‌های کلیـدی در برنامه‌ریزی تخلیه و واکنش بـه بحران را بازی می‌کنند. همه سـطوح حکومت در این ماجرا شکست خوردند. ۵ روز طول کشید تا فما (FEMA) آب و غذا به مردم نیواورلئان برساند که در سوپردم پناه گرفته بودنـد. هولناک‌ترین تصاویر آن روزها مردمی بودند که روی پشـت‌بام‌ها (خانه‌ها و بیمارستان‌ها) گیر افتاده و علامت «کمک» به دست گرفته بودند امـا می‌دیدند بالگردها فقط از کنارشـان رد می‌شـوند. مـردم تا آنجا که می‌توانسـتند به همدیگر کمک کردند. آنها با قایق‌های سـبک و پارویی همدیگر را نجات دادند. به همدیگر غذا دادند. مردم آن ظرفیت زیبای انسانی برای همبستگی را به نمایش گذاشتند که در مواقع بحران پررنگ‌تر می‌شود. همیشـه کلمات «کورتیس محمد» برنامه‌ریز سـابقه‌دار حقوق مدنی در نیواورلئان در خاطرم می‌ماند که گفت این تجربه «ما را متقاعد کرد هیچ سرپرستی نداریم». این رهاسازی مردم، به طریقی بسیار نابرابر رخ‌نمایی کرد چنانکه تفاوت‌های نژادی و طبقاتی روشـن بود. برخی از مردم توانسـتند خودشـان شهر را ترک کنند؛ سوار ماشین‌هایشان شدند، به یک هتل در نواحی دور از توفان رفتند و با کارگزاران بیمه‌شـان تماس گرفتند. برخی ماندند چون اعتقاد داشتند سدهای دفاعی در برابر توفان تاب می‌آورند ولی بسیاری از مردم ماندند چون چاره دیگری نداشتند؛ ماشین نداشتند یا توان رانندگی نداشتند یا نمی‌دانستند چه کنند. این بخش از مردم بودند که به یک نظام کارآمد تخلیه و امداد نیاز داشتند ولی اقبال یارشان نبود. رهاشده در شهری بدون آب و غذا، آن نیازمندان همان کاری را کردند که هرکسی در این شـرایط می‌کند؛ توشـه خود را از فروشـگاه‌های محلی برداشتند. فاکس‌نیوز و دیگر خروجی‌های رسـانه‌ها روی این مساله تمرکز کردند تا ساکنان سیاه‌پوسـت نیواورلئان را «غارتگران» خطرناکی جلوه دهند که بزودی به نقاط خشک و سفیدپوست‌نشین شهر و حومه‌ها و شهرهای مجاور هجوم می‌آورند. روی ساختمان‌ها با اسپری نوشتند: «هرکس برای غارت بیاید، تیر می‌خورد». ایسـت‌های بازرسـی راه انداختند تـا افراد در نقاط سـیلاب‌زده شـهر گیر بیفتند. روی پل دنزیگر، افسران پلیس هر ساکن سیاه‌پوستی را به محض رؤیت هدف می‌گرفتند (۵ نفر از افسران درگیر در این ماجرا در نهایت در دادگاه گناه خود را پذیرفتند و شهرداری هم به یک مصالحه ۱۳/۳ میلیون دلاری با خانواده‌های این واقعه و ۲ مورد مشابه دیگر پـس از توفان کاترینا تن داد). در این میان، گروه‌های اوباش متشـکل از پارتیزان‌های مسلح سفیدپوست در خیابان‌ها پرسه می‌زدند تا چنانکه یکی از ساکنان بعداً در مقاله افشاگرانه ای‌سی تامپسون (روزنامه‌نگار تحقیقی) گفت، «فرصت شـکار مردم سیاه‌پوسـت» را بیابند. من هنگام سـیل در نیواورلئـان بودم و خودم دیدم پلیـس و ارتش چقدر عصبی بودند؛ بحث مراقبان امنیتی خصوصی از شـرکت‌هایی مانـند بلک‌واتر که تازه از عراق برگشته بودند که هیچ! آنجا حسی بسیار شبیه یک منطقه جنگی داشت و مردمان فقیر و سیاه‌پوسـت گرفتار شده بودند؛ کسانی که تنها جرم‌شان، تلاش برای بقا بود. وقتی گارد ملی برای تخلیه کامل شهر رسید، در این کار چنان پرخاشگر و بی‌رحم بود که درکش دشوار است. سربازان مسلسل‌های خود را به سـمت ساکنانی نشانه رفته بودند که سوار اتوبوس‌ها می‌شدند بی‌آنکـه بدانند به کجا برده می‌شـوند. کودکان اغلب از والدین‌شـان جدا می‌شدند. آنچه هنگام سیلاب دیدم، شوکه‌ام کرد ولی با دیدن ماجراهای پس از کاترینا، بیشتر شوکه شدم. در شهری آشفته که ساکنانش در کشور پخش شده و قادر به حفاظت از منافع‌شان نبودند، طرحی پدیدار شد که سـنبه فهرست خواسـته‌های بنگاه‌ها را با حداکثر سرعت بکوبد. میلتون فریدمن، اقتصاددان مشهور هوادار بازار آزاد که آن زمان ۹۳ سال داشت، در مقاله‌ای برای وال‌اسـتریت‌ژورنال نوشـت: «اکثر مدارس نیواورلئان ویرانه شـده‌اند، مثل خانه‌هـای کودکانی که به این مـدارس می‌رفته‌اند. اکنون کودکان در سراسر کشور پخش شده‌اند. این یک تراژدی است. این فرصتی برای اصلاح رادیکال نظام آموزشـی اسـت». «ریچارد بیکر» که آن زمان نماینـده لوئیزیانا در کنگره بود هم در همین راسـتا اعلام کرد: «بالاخره خانه‌های عمومی در نیواورلئان را پاکسازی کردیم. ما نمی‌توانستیم ولی خدا توانست». وقتی بیکر اینها را می‌گفت، من در یک پناهگاه افراد تخلیه‌شده در نزدیکی بیتـون‌روژ بودم. مردمی که با آنها حرف می‌زدم، از شـنیدن این صحبت‌ها میخکوب شده بودند. تصور کنید مجبور شده‌اید خانه‌تان را ترک کنید، در یک تخت اردوگاهی در یک مرکز عمومی غارمانند بخوابید و سپس خبردار شوید افرادی که قرار بوده نماینده شما باشند مدعی‌اند این اتفاق یک مداخله آسمانی بوده است؛ انگار خدا توسعه مجتمع‌های مسکونی را دوست دارد. بیکر به خواسته‌اش، «پاکسازی» خانه‌های عمومی رسید. در ماه‌های پس از توفان، وقتی ساکنان نیواورلئان (و نظرات ناخوشایند، فرهنگ غنی و دلبسـتگی‌های عمیق‌شان) دیگر سـر راه نایسـتاده بودند، هزاران واحد خانه‌های عمومی (که بسیاری از آنها چون در ارتفاعات بودند صدمه چندانی از توفان ندیده بودند) تخریب شـدند. جـای آنها را مجتمع‌ها و خانه‌های ویلایی گرفت که قیمت‌شان برای ساکنان سابق این نقاط بسیار زیاد بود. و اینجاست که مایک پنس وارد قصه می‌شود. هنگامی که کاترینا به نیواورلئان رسـید، پنس رئیس «کمیته مطالعاتی جمهوری‌خواهان» بود؛ یک گروه قدرتمند و بسیار ایدئولوژیک که محفل قانونگذاران محافظه‌کار است. ۱۳ سـپتامبر ۲۰۰۵، فقط ۱۵ روز پس از شکسـتن دیواره‌های شهر که هنوز بخش‌هایی از نیواورلئان زیر آب بود، این کمیته جلسه‌ای سرنوشت‌ساز در دفتر بنیاد هریتیج در واشنگتن دی‌سی برگزار کرد. با ریاست پنس، این گروه یک فهرسـت از «ایده‌های حامی بازار آزاد برای واکنش به توفان کاترینا و قیمت‌های بالای گاز» تدوین کرد؛ ۳۲ سیاست شبه‌امدادی که تک‌تک‌شان از کتابچه سرمایه‌داری فاجعه‌مدار استخراج شده بود. نکته برجسته، تعهد به جنگ تمام‌عیار علیه استانداردهای قانون کار و قلمرو عمومی است که طنز تلخی است، چون در اصل همان ناکامی زیرساخت عمومی بود که کاترینا را به یک فاجعه انسانی تبدیل کرد. یک نکته شایان ذکر دیگر، عزم استفاده از هر فرصتی برای تقویت دست صنعت نفت و گاز است. این فهرست شامل توصیه‌هایـی از این قبیل بود: معلق کردن تعهـد پیمانکاران فدرال برای پرداخت دستمزدهای حداقلی، تبدیل کل منطقه آسیب‌دیده به یک ناحیه آزاد تجاری و لغو یا تعلیق مقررات محدودکننده زیست‌محیطی... که جلوی بازسازی را می‌گیرد». به بیان دیگر، یک جنگ از نوع آن نوارهای قرمزی که کشیده می‌شوند تا اجتماع از خطر مصون بماند. پرزیدنت بوش، ظرف یک هفته، بسیاری از این توصیه‌ها را پیاده کرد، هرچند تحت فشار در نهایت اسـتانداردهای قانون کار را دوباره برقرار کرد. یک توصیه دیگر آن بود که کوپن‌هایی برای استفاده در مدارس خصوصی و نمونه (مدارس انتفاعی که با دلارهای مالیات یارانه می‌گیرند) به والدین داده شـود که این هم کاملاً همراسـتا با دیدگاه فرد منتخب ترامپ برای وزارت آموزش یعنی بتسی دیویس اسـت. ظرف یک سال، خصوصی‌ترین سیسـتم مدارس ایالات متحده در نیواورلئان راه افتاد. و ماجرا به همینجا ختم نشـد. دانشمندان اقلیم‌شـناس می‌گویند افزایش شدت توفان‌ها ربط مستقیمی به افزایش دمای اقیانوس‌ها دارد ولی این گفته مانع از آن نشد که پنس و کمیته‌اش از کنگره بخواهند مقررات زیسـت‌محیطی در سـاحل خلیج را لغو و مجوز احداث پالایشگاه‌های جدید نفت در ایالات متحده را صادر کند و چراغ سبز به «حفر چاه در پناهگاه ملی حیات‌وحش قطب شمال» بدهد. این وضع، جنون‌آمیز اسـت. بالاخره ایـن اقدام‌ها یقیناً به افزایش انتشـار گازهای گلخانه‌ای منجر می‌شود، یعنی مهم‌ترین عامل بشری در تغییر اقلیم که به وقوع توفان‌های شدیدتر منجر می‌شود. با این‌حال، پنس بلادرنگ طلایه‌دار اقداماتی شد که بعداً بوش، ذیل نقاب واکنش به توفانی ویرانگر آنها را پیاده کرد. بهتر است لحظه‌ای درنگ کنیم تا دلالت‌های این قصه را درآوریم. علت تبدیل کاترینا به فاجعه‌ای در نیواورلئان، ترکیبی از آب‌وهوای بسـیار بد (احتمالاً مرتبط با تغییر اقلیم) و زیرساخت عمومی ضعیف و مغفول‌مانده بود. آن به‌اصطلاح راه‌حل‌هایی که این گروه، با ریاست پنس در آن زمان، پیشنهاد می‌داد دقیقاً همان چیزهایی بود که لاجرم تغییر اقلیمی را وخیم‌تر کرده و زیرسـاخت عمومـی را بیش از پیش تضعیف می‌کـرد. گویا او و همراهانش در مسیر «بازار آزاد» عزم داشتند دقیقاً دست به همان کارهایی بزنند که تضمین می‌کرد کاترینا‌های بیشتری در آینده پدید بیاید. و اکنون مایک پنس در جایگاهی قرار دارد که این دیدگاه را به کل ایالات متحده تسری دهد. فقط صنعت نفت نبود که از توفان کاترینا سود برد. بلافاصله پس از توفان، همان دسـته اوباش پیمانکارهایی وارد نیواورلئان شدند که پس از شـروع جنگ روی سر بغداد نازل شدند. (بچتل، فلور، هالیبرتون، بلک‌واتر، سی‌اچ‌توام هیل و پارسونز که به خاطر کارهای آشفته‌اش در عراق بدنام شده بود.) همه آنها یک دیدگاه داشتند؛ می‌خواستند اثبات کنند آن نوع خدمات خصوصی که در عراق و افغانسـتان ارائه می‌دادند، یک بازار جاری داخلی هم دارد (و قراردادهای غیرمناقصه‌ای به مبلغ سرجمع ۳/۴ میلیارد دلار را از آن خود کنند). بی‌شـمار مـوارد جنجالی رخ داد. نحوه اختصاص قراردادها اغلب ربطی به تجربه مرتبط شرکت‌ها نداشت. مثلاً آن شرکتی را در نظر بگیرید که از آژانس فما ۵/۲ میلیون دلار گرفت تا یک کار حیاتی انجام دهد؛ ساخت یک اردوگاه مرکزی برای پرسنل نیروهای اضطراری در محله سنت‌برنارد در حومه نیواورلئان. ساخت اردوگاه طبق زمان‌بندی جلو نرفت و هیچ‌گاه تکمیل نشـد. در تحقیقات روشـن شد پیمانـکار این پروژه، گروه لایت‌هاوس دیزسـتر ریلیف، به‌واقع یک گروه مذهبی بوده است. مدیر لایت‌هاوس، کشیش «گری هلدرث» اعتراف کرد: «شبیه‌ترین کارم به این پروژه، برگزاری یک اردوی جوانان برای کلیسایم بوده است».

پیمانکاران اصلی سـهم خود را برمی‌داشتند و پروژه را به لایه بعدی پیمانکاران می‌سپردند و به همین ترتیب جلو می‌رفت تا در نهایت پولی برای کسانی نمی‌ماند که قرار بود کار را انجام دهند. مایک دیویس، نویسنده و پژوهشگر در تحقیقات خود دید که آژانس فما برای نصب برزنت آبی روی سقف‌های آسیب‌دیده به ازای هر فوت مربع ۱۷۵ دلار داد و خود برزنت‌ها را دولت رایگان به پیمانکاران می‌داد. پس از اینکه سلسله پیمانکاران همگی سـهم خود را برداشتند، کارگرانی که عملاً برزنت‌ها را نصب می‌کردند ۲ دلار برای هر فوت مربع می‌گرفتند. دیویس نوشـت: «به بیان دیگر، همه سطوح این زنجیره غذایی پیمانکاران به طرز عجیب و غریبی شکم خود را پـر می‌کننـد، الا پله پایین که کار عملی را می‌کنـد». این به‌اصطلاح «پیمانکاران» در واقع (مثل «سازمان ترامپ») برندهایی توخالی بودند که سودها را می‌بلعیدند و بعد نام خود را روی خدماتی می‌زدند که ارزان‌قیمت بود یا اصلاً در کار نبود. برای جبران ده‌ها میلیارد دلاری که در قراردادها و تخفیف‌های مالیاتی نصیب شرکت‌های خصوصی شده بود، کنگره تحت فرمـان جمهوری‌خواهان نوامبر ۲۰۰۵ اعلام کـرد باید ۴۰ میلیارد دلار از بودجه فدرال بکاهد. برخی از برنامه‌هایی که بودجه‌شـان ضربه خورد؛ وام‌های دانشجویی، بیمه سلامت و کوپن غذا بود. بدین‌ترتیب فقیرترین مردم آمریکا، دو بار هزینه ثروت بادآورده پیمانکاران را دادند؛ یک‌بار آنجا که عملیات امداد کاترینا تبدیل به اعانه‌های نظارت‌نشده بنگاه‌هایی شد که نه شـغل مناسـبی فراهم می‌کردند و نه خدمات عمومی بدردبخور می‌دادنـد و بار دوم وقتـی بودجه معدود برنامه‌های مفید برای بیکاران و کارگران فقیر سراسر کشور کاهش یافت تا آن صورت‌حساب‌های متورم پرداخت شود. نیواورلئان نقشه معیار «سـرمایه‌داری فاجعه‌مدار» است؛ نقشه طراحی‌شده توسط معاون فعلی رئیس‌جمهور و بنیاد هریتیج، یعنی همان اندیشکده سرسخت راستگرا که ترامپ بخش عمده بودجه‌نویسی دولتش را به آن سـپرده است. در نهایت، واکنش به بحران کاترینا منجر به سقوط حمایت عمومی از جورج دبلیو بوش شد، سقوطی که در پایان به باخت جمهوری‌خواهان در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۸ منجر شد. اکنون که ۹ سال از آن انتخابات گذشته است و جمهوری‌خواهان کنترل کنگره و کاخ سفید را در اختیار دارند، راحت می‌شود تصور کرد این نمونه آزمایشی برای واکنش به فاجعه از طریق شرکت‌های خصوصی، این بار در مقیاس ملی پیاده شود. حضور پلیس‌های سرتاپا مسلح و سربازان مسلح خصوصی در نیواورلئان برای بسیاری غافلگیرکننده بود. از آن زمان به بعد، این پدیده رشدی پرشتاب داشته است؛ نیروهای محلی پلیس در سراسر کشـور تا دندان مسلح به تجهیزات نظامی از جمله تانک و پهپاد شده‌اند و شـرکت‌های امنیتی خصوصی هم در مـوارد متعدد عهده‌دار آموزش و پشتیبانی‌اند. نظر به طیف پیمانکاران نظامی و امنیتی که اکنون مناصب کلیدی در دولت ترامپ را اشغال کرده‌اند، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که همه اینها با هر شوک جدیدی دوباره توسعه یابند. همچنین تجربه کاترینا یک هشدار رک و صریح به همه کسانی است که همچنان به وعده ترامپ برای سـرمایه‌گذاری یک تریلیون دلاری در زیرساخت‌ها امید دارند. این مبلغ برخی جاده‌ها و پل‌ها را تعمیر می‌کند و شغل‌هایی ایجاد خواهد کرد. مهم آن است که ترامپ اعلام کرده قصد دارد حداکثر ممکن از این کار را نه از طریق بخش دولتی، بلکه از طریق مشـارکت دولتی/خصوصی انجام دهد که این کار سابقه‌ای وحشتناک در زمینه فساد دارد و دستمزدهایش شاید به مراتب پایین‌تر از پروژه‌هایی باشد که واقعاً بر عهده بخش دولتی اسـت. عطف به سابقه کسـب‌وکار ترامپ و نقش پنس در دولت او، همه شواهد حاکی از آنند که باید نگران باشیم؛ نگران آنکه این مخارج سنگین زیرسـاختی، به یک دزدسـالاری از جنس کاترینا تبدیل شود؛ حکومت دزدها که در آن، دسته مارالاگو مبالغ هنگفتی از پول مالیات‌دهندگان را به جیب می‌زنند. نیواورلئان تصوری دلخراش از اتفاقی است که با شوک بعدی می‌توانیم به انتظار وقوعش بنشـینیم ولی متأسفانه همه قصه هم این نیست. شاید این دولت زیر نقاب بحران، سراغ اقدامات بسیار بیشتری برود. برای اینکه برابر شوک مقاوم شویم، باید آماده این اقدامات هم شویم.

منبع: گاردین

ترجمه: محمد معماریان، ترجمان